

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر به یک مناسبتی که بحث راجع به جوایز السلطان بود، رفتیم توی روایات

س: خیلی هم طول کشیده آقا

ج: بله خیلی هم طول کشید

خب اگر مباحث فقهی که در اینجا در کتب اصحاب آمده نگاه بفرمایید خب فوایدی است که به این زودی‌ها شاید پیدا نشود.

عرض کنم خدمتان که این روایت را متعرض شدیم. انصافاً روایت طولانی است و اصولاً ما معتقدیم که در مسائل مثل خمس و ابتلاء عمومی مردم به آنها، حالا یک روایت بیاید که در جایزه یا در حقوقی را که از دولت می‌گیرد، دولت ظالم، یا این که در این روایت آمده، به ذهن ما می‌آید اگر مثلاً نادر باشد، تک باشد، این باید یک توجیهی بشود. به مجرد اینکه بگوییم مثلاً سندش فیه فلان، کذا، اینها فکر نمی‌کنم بتواند جواب بدهد.

به هر حال یک روایت بود که از عمار ساباطی بود، منفرد بود در حقوق از دستگاه ظلمه. باز روایت دیگر داشتیم از حقوق دستگاه ظلمه که فرمودند کله لک، یعنی برای خودت باشد. یک روایت بود که آن هم به صورت مکاتبه بود که جایزه مطلقاً فیه خمس. و منفرداً در کتاب کافی بود در جای دیگری وارد نشده است.

یک روایت طولانی بود که مرحوم شیخ طوسی منفرداً نقل کرده است که مواردی را حضرت از خمس قرار دادند که اول روایت هم دارد که فی سنتی هذه فقط، به نظر من آن هم مکاتبه است. آن هم به اصطلاح به ذهن من می‌آید که اینها کلاً جنبه احکام ولایی داشته باشند. البته در احکام ولایی این هست که لازم نیست احکام ولایی برای عامه شیعه باشد. ممکن است برای عامه باشد، ممکن است برای فرد خاصی باشد. مثلاً امام (ع) به علی بن یقطین فرمودند برای تو که امکانات فراوانی خدا قرار داده، تو مثلاً متعه را انجام نده. این معلوم نیست برای عامه شیعه باشد. این هم یک نحو حکم ولایی است. در اصطلاح ما حکم ولایی شامل حکم ولایی شخصی هم می‌شود. این طور نیست که حتماً باید عمومی باشد.

آن وقت با تأمل در خود متن روایت و تلقی اصحاب، می شود این مطلب را به درست آورد. از این مقوله که یک روایت دیگر هم هست. اینها همه را، این یکی را نخوانده بودیم، بنا هم نبود بخوانیم. این هم بخوانیم چون یکی از مشکلات شده. یک چند تا روایت هست که ظاهرش این است که مال ناصب را بگیر و خمسش را به ما بده که این هم خب آقایان بحث کردند.

مرحوم در کتاب جامع الاحادیث باب سه را اصلاً به عنوان مال ناصب قرار دادند. در این جهت یک روایتی هست که به اصطلاح آقایان صحیحیه هست، صحیحیه حفص بن بختری، لکن از منفردات تهذیب است. یعنی در کافی و در کتاب فقیه نیامده است. و تهذیب هم از کتاب احمد بن محمد ابتدا کرده به اسم احمد بن محمد، صفحه ۱۲ از این جلد ۱۰ که دست من است. که اینجا احمد بن محمد مراد اشعری قمی است که از بزرگان است. آن روایت جایزه هم توش احمد بن محمد بود. احمد بن محمد بن عیسی. شاید مثلاً ایشان هم قائل بوده تا یک مدتی. حالا بعدها اصحاب رفع ید کردند.

عن الحسين بن سعيد، که خب نقل می کند از ایشان. احتمالاً شاید در آن وقت در اهواز بوده، چون حسین بن سعید اواخر عمر قم آمدند. عده ای از قمی ها هم ایشان، یعنی بعضی که نقل شده در قم از ایشان نقل کردند.

عن ابن ابی عمیر که جلیل القدر و بزرگواری اش دیگر احتیاج به بحث ندارد. عن حفص بن البختری، ایشان هم اصحاب مثل مرحوم نجاشی صراحته،

س: حسین بن سعید مستقیماً از ابن ابی عمیر نقل می کند؟

ج: بله بله

عن حفص بن البختری که اصحاب مثل مرحوم نجاشی توثیقش کردند. من دیدم بعضی از رجالی های متأخر تأمل دارند. خود من شخصاً توی روایت این شخص تأمل دارم. نمی دانم جور عجیبی است. به هر حال فعلاً وارد بحث رجالی اش نشویم. گیر دارد به نظر من روایت ایشان.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال خذ مال الناس حیث ما وجدته وادفع علینا الخمس؛ این به اصطلاح صحیحیه به اصطلاح حفص بن البختری. آن وقت در کتاب محمد بن علی بن محبوب، عرض کردیم ایشان از اشاعره قم است، مرد بزرگواری است در قم بوده و مرحوم کلینی از ایشان به واسطه واحده نقل می کند. شاگرد ایشان نیست، و در کل کتاب کافی یعنی اصولاً و فقها و روضتا و فروعاً و روضه یک

حدیث فقط از ایشان نقل می کند آن هم در اصول. کلا در فقه از ایشان هیچی نقل نکرده است. آنچه که ما الان داریم، از کتاب مرحوم شیخ طوسی است. در بعضی از ابواب مثل حدود و دیات صدوق هم دارد. اما این قسمت ها فقط شیخ طوسی.

این روایت را حتی شیخ طوسی هم نقل نکرده است. این روایتی که الان از کتاب محمد بن علی بن محبوب می خواهیم بخوانیم حتی خود مرحوم شیخ طوسی هم نقل نکرده است. سرائر در اواخر کتاب آخر کتاب سرائر یک فصلی دارد به اسم نوادر یا مستطرفات، ایشان در آنجا آورده است. و این طور می گوید که این نسخه ای که من از کتاب محمد بن علی بن محبوب دارم، به خط جدی الشیخ ابی جعفر، معلوم می شود مرحوم شیخ طوسی به خط مبارک ایشان این کتاب را استنساخ کردند.

به هر حال ما الان این روایت چون نظیرش هست، مشکل ندارد. جاهای دیگری ما داریم بله که ایشان از کتاب محمد بن علی بن محبوب، شاید امروز هم بخوانیم، و شیخ طوسی نقل نکرده است. این هم خیلی عجیب است. خیلی جزو عجایب کار است که خود شیخ با اینکه کتاب را، مگر بگویم کتاب را با خط خودش نوشته، خودش نقل نکرده است. آن وقت یک شبهه ای که اخیرا برای ما حالا سابقا توجه نکرده بودم، یک احتمالی برای ما پیدا شده که مرحوم جناب مستطاب محمد بن علی بن محبوب اسم کتاب را نوادر المصنف یا مصنفین، چون دو جور آمده، نامیده، احتمالا نوادر در اینجا به معنای شاذ باشد واقعا. یعنی واقعا ایشان اینها را روایات شاذی دیده است. شاید مرحوم کلینی هم روی این جهت نقل نکرده است.

علی ای حال توش روایات شاذ دارد انصافا نسبت شاذش بد نیست. در این کتابی که الان مرحوم، من نمی دانم این سرائر چاپ جدیدی که شده که در آخرش مستطرفات هست، دارم نشد نگاه بکنم، این جا الان نوشته احمد بن الحسن بن ابیه، اینجا این طور نوشته است. عادتا احمد بن الحسن می خورد به ابن فضال دیگر عادتا. لکن بعید است ابن فضال اینجا مراد باشد.

در حاشیه اش نوشته فی نسخه احمد بن الحسین، اگر این کتاب سرائر هست، بله، چاپ جدیدش در این دستگاه هست، ببینید احمد بن الحسین نوشته یا احمد بن... به نظر من همین نسخه باید درست باشد، احمد بن الحسین، قاعدتا این طور است.

س: حسین دارد

ج: جلد هشتم است؟

س: محمد بن الحسین عن ابیه عن ابن ابی عمیر، جلد سه

ج: جلد سه؟ هان جلد سه این چاپ قم به اصطلاح. نه یک چاپ موسوعه ابن ادریس است طولانی تر است. نمی دانم جلد چندش است.

علی ای حال به ذهن من می آید همین نسخه درست باشد. احمد بن الحسین باید باشد. و این احمد بن الحسین سابقا هم البته کم متعرضش می شویم، انصافا روایاتش کم است. هست اما این پسر حسین بن سعید است. همین حسین بن سعید معروف پسری دارد به نام احمد و ظاهرا همان قم بوده است. یعنی احتمالا همراه پدرش قم آمده است. مرد با استعدادی هم هست، جوان با استعدادی است. حالا احتمالا پدرش یا به احترام پدرش یا همراه پدرش، مرحوم نجاشی می گوید بروی عن جمیع شیوخ ابیه الا فلان، یک نفر را فقط، خیلی این شخصیت پسر را می رساند که از جمیع شیوخ پدرش، حتما به احترام ایشان اجازه به او دادند. بله، از تمام شیوخ پدرش ایشان نقل می کند الا یک نفر. و این احمد بن الحسین حالا نمی دانم چرا در قم الملقب دندان. حالا دندان چرا گفتند نفهمیدیم.

علی ای حال ایشان مردی است حدیث شناس، یعنی مردی است که در حدیث قوی است انصافا. لکن ایشان مشکلش این است که ینسب الیه مذاهب فاسده. احتمالا غلو بوده احتمالا. حتی احتمال می دهیم شاید با این غلات سیاسی آن زمان که حالا در رابطه بوده، مثلا یکی در مثل فرض کنید همین هایی که در مثلا نصیری ها، یا اسماعیلی ها، اینها، علی ای حال روایاتش در کتب اربعه خیلی کم است احمد بن الحسین کم است، اما در غیر کتب اربعه هست. اینجا یکی اش است.

به هر حال چون خوشنام نبوده به لحاظ مذهب، حالا حقیقت مذهبش یک جای دیگر باید صحبت بکنیم. ایشان تقریبا مطرود است لکن از عبارت نجاشی معلوم می شود مرد بزرگواری است از نظر علمی که روا عن جمیع شیوخ ابیه الا یک نفر. این احمد بن حسین بن سعید را بیاورید. عن ابیه، آن وقت اینجا با سند مرحوم جناب آقای شیخ طوسی یکی می شود. یعنی از حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر مثله سند و متنا. پس تا اینجا دو تا مصدر پیدا شد. هر دو هم برگشت به کتاب ابن ابی عمیر.

عرض کردیم شواهد ما قطعی است که مرحوم ابن ابی عمیر کتاب حفص را نقل کرده است. یعنی این که می گوید عن حفص، در حقیقت کتاب حفص است. باز سند دیگری در یک جای دیگر تهذیب، احمد بن محمد که مراد همان اشعری است، عن علی بن الحکم، عرض کردیم مرحوم احمد مسلما از قم درآمدند به وهله حدیث به بغداد، از مشایخ بغداد، کوفه، اینها نقل کردند. علی بن حکم از مشایخ انبار است.

عن فضاله، عن سيف، فضاله، فضالة بن ايوب، علي بن حكم هم جزو اجلا اصحاب است. اين علي بن حكم در مثل ابن ابي عمير يعني جزو بزرگانی هستند که در مرحله بعدی که اصطلاحا ما اسمش را می گذاریم مکتب اول بغداد. مکتب اول ما عرض کردیم حدیث شیعه ابتدائاً در کوفه تدوین شده، بصره هم مختصری و اینها، از سال حدود ۸۰ تا ۱۵۰. از ۱۵۰ عده ای از بزرگان اصحاب رفتند بغداد، بغداد تازه تأسیس بود، یک مکتب می شود گفت متمایزی از کوفه، اینها بزرگانی هستند احادیث را تنقیح کردند، تصحیح کردند، گاهی هم خودشان از امام (ع) مباشرتاً، ما اینها را که تنقیح و تصحیح است یک مرحله می دانیم. خودشان شنیده باشند اصطلاحاً تولید علم می گوئیم. یک مرحله دیگر.

و این مکتب اول بغداد خیلی با برکت است. علمای بزرگی دارد، افرادی هستند هم حدیث را زیاد دیدند هم حدیث می شناسند، هم معقول هستند یعنی مثل این به قول قدمای ما حشویه و اخباریه و این که هر حدیث شاذ و نادری را هم قبول نکنند، این طور نبوده است. یکی از آنها همین علی بن حکم است، یکی ابن ابي عمير است، صفوان است، این را اصطلاحاً ما ولو بعضی شان شاید کوفه هم بودند، اما اصطلاحاً مکتب اول بغداد اسمشان را ...

فضاله، فضالة بن ايوب است، از بزرگان اصحاب است. و رابط، عن سيف،

س: چه سالهایی؟

ج: ۱۵۰ تا ۳۰۰ تقریباً. ۳۱۰ مثلاً. یعنی ما معتقدیم مکتب بغداد منتهی می شود به همین فقه الرضا. این آخر مکتب بغداد است.

بعد هم مکتب دوم بغداد آمدن کلینی به بغداد تا زمان شیخ طوسی. حدود ۱۲۲ - ۱۲۳، بعد از ۱۲۰ که کلینی می آید به بغداد، ظاهراً

بعد از ۱۲۰، تا ۱۵۰ که شیخ از بغداد خارج می شود. این مکتب دوم بغداد است.

س: استاد از نجاشی می خواستید احمد بن حسین بن سعید را

۳۰۰، ۱۵۰ فرمودید

ج: نه ۱۵۰ تا ۳۰۰ اول، ۳۲۰ تا ۴۵۰ چیز دیگر گفتم تصحیح می کنم. ۴۵۰ اگر ۱۵۰ که مکتب اول بغداد است. تا ۳۱۰. از ۳۲۰ به

بعد تا ۴۵۰ هم دوم بغداد است.

احمد بن حسین بن سعید را بخوانید

س: احمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن

ج: الى آخره

س: ابو جعفر الاهوازی الملقب دندان روا عن جميع شیوخ ابيه الا حماد بن عیسی فی ما زعم اصحابنا القمیون و ضعفوه و قالوا هو

غال حدیثه یعرف و ینکر. له کتاب الاحتجاج اخبرنا به ابن شاذان قال حدثنا احمد بن محمد بن یحیی

ج: یک جا هم دارد مذاهب فاسده، حالا یکی دیگر شاید گفته. ندارد ایشان؟

س: نجاشی ندارد

ج: یک جایی مذاهب فاسده هم به اونسبت داده شده است.

و زعم القمیون انه

س: فی ما زعم اصحابنا القمیون و ضعفوه و قالوا هو غال وحدیثه

ج: هان، غال، عرض کردم مذاهب فاسده. این غلو احتمالا غلو سیاسی است نه عقایدی. و حدیثه یعرف و ینکر یعنی درست است

ایشان از مشایخ پدرش نقل کرده، لکن نسخش خیلی نقی نیست. نسخش مشکل دارد. انشاء الله بعد از این یک جای دیگر هم متعرض

می شویم.

س: ۱۵:۱۶

ج: نه نوشتند پیروی ما مثلاً احادیث معروفه و منکره، نه این نیست مراد.

عن فضاله، فضالة ابن ایوب، عن سیف، سیف بن عمیره یا عمیره، ضبط هر دوش درست است. عن ابی بکر، ابی بکر حضرمی است.

عن معلى بن خنيس عن ابی عبدالله قال قال ابو... حالا این روایت از این راه هم توسط معلى بن خنيس آمده است. البته ابی بکر حضرمی

ظاهرش معلى را درک کرده است. اما ظاهرش همین مگر اینکه اوایل کار معلى بوده است. اصلاً معلى مدینه بوده در خدمت امام(ع) بوده،

حالا چرا ابی بکر از خود امام(ع) نقل نکرده، خیلی عجیب است. قال قال ابا عبدالله عليه السلام.

این دو تا شد. یکی حفص یکی هم معلى. البته خود معلى هم اشکال دارد. باز بار سوم خیلی عجیب است الحسين بن سعيد باز

تهذیب، یعنی تهذیب دو بار از احمد اشعری که با دو طریق می شود، و به دو نفر منتهی می شود.

س: خود معلى جزو خط لغو نيست؟

ج: چرا ديگر، اصلا در اين جهت هم شهيد شد بيچاره كشته شد. غلو سياسى البته

الحسين بن سعيد باز شيخ طوسى منفردا، عن ابن ابى عمير، يبين ان دو تا على بن حكم با ابن ابى عمير هر دو گفتم از بزرگان خط بغداد هستند. ابن ابى عمير هم اين را نقل کرده عن سيف بن عميره عن ابى بكر حضرمي عن المعلى قال اينجا در نقل مرحوم ابن ابى عمير قال ابو عبدالله ندارد. المعلى قال خذ مال الناس حيث ما وجدته؛ بنای اصحاب بيشتر به اين بوده كتاب ابن ابى عمير مشكل داشته، چون سقط داشته، مراجعه دقت كرديد؟ مقايسه، ببينيد اين كتاب روايت معلى در كتاب على بن حكم اين طور آمده، عن معلى قال قال ابو عبدالله خذ مال الناس. در نسخه ابن ابى عمير همان سند، سيف و ابى بكر حضرمي، قال خذ مال الناس، قال ابو عبدالله افتاده است. يعنى الان به اصطلاح اهل سنت در اين بحثها زياد وارد شدند كه اين مثلا كلام خود معلى است. وقتى كلام خود صحابى باشد، اصطلاحا مى گويند به اصطلاح موقوف. اين اهل سنت دارند. حديثى كه مى آيد مثلا فرض كنيد حسن بصرى عن رسول الله (ص). اگر يا حسن بصرى قال. اگر كلام تابعين مثل حسن بصرى باشد، اصطلاحش را مى گويند مقطوع. اگر نقل کرده فرض كنيد من باب مثال از ابن عباس، لكن كلام خود ابن عباس است، مى گويند موقوف. اگر ابن عباس عن رسول الله (ص) نقل کرده مى گويند مرفوع. اگر با حذف واسطه از رسول الله (ص) نقل کرده مى گويند مرسل. اين اصطلاحات ديگر ما بين يعنى حديث حسن بصرى مثلا كه جزو تابعين است برايتان مثال زدم، صحابه هم همين طور است.

اگر كلامى مال خود عبدالله بن عباس است، مى گويند موقوفا. اين طور مى گويند: روى قال ابن عباس موقوفا، يا روى فلان عن ابن عباس موقوفا. اين اصطلاح موقوفا كلام خود ابن عباس. اصطلاحش اين است.

يا روى فلان عن ابن عباس مرفوعا؛ يعنى قال رسول الله (ص). يا روى ابن عباس عن رسول الله (ص) مرسل؛ يعنى از يك صحابى ديگر از رسول الله (ص) نقل مى كند. پس اگر كلام مال خود ابن عباس باشد موقوف است. كلام رسول الله (ص) باشد ايشان از رسول الله (ص) نقل کرده مستقيم، اين مرفوع است. واسطه بوده، واسطه حذف شده، اين مرسل است. اين اصطلاحات، اصطلاح است ديگر حالا خيلى هم ما ها اهل اين اصطلاحات نيستيم. حالا اينجا اگر ما باشيم طبق اصطلاح اهل سنت را عرض مى كنم. فرق اين دو تا مى گويند آنجا مرفوع است، رفعه الى ابى عبدالله، اينجا نه. لذا احتمال دارد كه كلام، كلام معلى باشد نه كلام امام صادق (ع). لكن چون

کتاب من از آن نکته‌اش را بررسی نکردم. آن که در نکته ما در مصادر ما بررسی می‌شود این است؛ فرق بین دو نسخه علی بن حکم و نسخه ابن ابی عمیر.

البته علی بن حکم از فضاله هم نقل کرده، حالا می‌گوییم ابن ابی عمیر مستقیم از سیف، بعید می‌دانم. احتمالاً آن هم از فضاله، فضاله در سند هم افتاده. اینجا دارد عن المعلى قال علی بن حکم دارد عن المعلى قال قال ابو عبدالله. ظاهراً چون عرض کردم کتابهای ابن ابی عمیر را چون ایشان را زندان کردند زمان مأمون و اینها، کتابهایش را خواهرش یا مادرش زیر زمین اینها دفن کرده بود، یک مقداری خاک و آب و اینها به آن رسیده بود، سقط ایجاد کرده بود. احتمالاً این مال سقط نسخه است؛ یعنی قال ابو عبدالله‌اش حذف شده است.

قال خذ مال الناس بحيث ما وجدته وابعث علينا بالخمس؛ آن در آن نسخه حفص بود وادفع علينا الخمس، وابعث علينا بالخمس. خب به لحاظ سندی اشکالش سر معلى است. حالا من نمی‌خواهم بحث‌های رجالی را زیاد انجام بدهم.

باز در کتاب سرائر مال ابن ادریس بله، از کتاب محمد بن علی بن محبوب، شیخ از آن کتاب نقل، با اینکه به خط خودش نوشته. احمد بن محمد دقت می‌کنید؟ احمد اشعری از حسین بن سعید. مرحوم اشعری مرحوم محمد بن علی به این طریق. عن ابن ابی عمیر. اینجا بین نسخه محمد بن علی بن محبوب با نسخه شیخ طوسی اختلاف است. این را ما چون چند بار، چون اینجور چیزها را کمتر می‌بینید. اینها را اگر دفتر خاصی بگذارید برای یادداشت، چطور یک حدیث واحد یک مقداری به خاطر اختلاف نسخه مشکل پیدا می‌کند. بعضی آمدند این را انداختند روی شیخ طوسی که این کار را شیخ طوسی کرده. نه بیچاره شیخ طوسی اهل این حرفها نبوده، خیلی هم دقیق بوده است. این مشکلاتی که پیدا شده کار شیخ طوسی نیست. مثلاً ببینید در کتاب محمد بن علی بن محبوب هست ابن ابی عمیر عن سیف بن عمیره عن معلى، ابی بکر حضرمی اینجا افتاده. اینجا الان ابی بکر حضرمی افتاده. این در کتاب محمد بن علی بن محبوب. دقت کردید چطور شد؟ در یک نسخه، اصلاً در این نسخه کلاً در نسخه ابن ابی عمیر قال ابو عبدالله افتاده است. این نسخه تأیید شد نسخه‌ای که شیخ طوسی از حسین بن سعید نقل می‌کند تأیید شد به کتاب محمد بن علی بن محبوب. لکن در کتاب محمد بن علی بن محبوب عن سیف بن عمیره عن معلى بن خنيس مستقیم آمده است. در صورتی که یک نسخه دیگر کتاب حسین بن سعید که شیخ مستقیم از آن نقل کرده، عن سیف بن عمیره عن ابی بکر الحضرمی. و شواهد هم مؤید ثبوت ابی بکر است؛ چون در نسخه علی بن حکم هم بود. شواهد مؤیدش است.

س: مشکل کجاست؟

ج: مشکل اختلاف نسخه است دیگر. مشکل این است که مرحوم شیخ طوسی که مبنای حجیت خبر را اجمالا قبول کردند خیلی دنبال این اختلاف‌ها نیافتادند. اگر افتاده بودند خیلی موثر بود. نجاشی بود اما خب نجاشی کتاب فهرست به ما رسیده است. بعد قال محمد بن ادریس الناصب المعنی فی هذین خبرین اهل الحرب، مراد از ناصب کفار حربی را گرفتند نه ناصب اهل بیت (ع). لانهم ينصبون الحرب للمسلمين و الا فلا يجوز اخذ مال المسلم و لا ذمی، حتی ذمی، علی وجه، می گوید برو اموال ناصب را بگیر. این حالا این هم یک جور معنا برای ناصب. دو معنای دیگر هم برای ناصب شده حالا غیر از این. حالا این که ایشان ابن ادریس. یک معنایش در کتاب ثواب الاعمال صدوق آمده، در علل هم آمده، این روایت این طور است. حالا سندش را بخوانیم. ثواب الاعمال ابی رحمه الله قال حدثنی احمد بن ادریس که از بزرگان است، عن محمد بن احمد. این همان کتاب نوادر الحکمه که گاهی ما به شوخی قمی‌ها در آن زمان دبه شیب، از دبه شیب، عن ابراهیم بن اسحاق، ایشان جزو مستثناها هم هست ابراهیم بن اسحاق. تضعیف هم شده، کان ضعیف فی الحدیث. ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، الاحمر، ابراهیم بن اسحاق الاحمر النهاوندی.

عن عبدالله بن حماد، که خیلی از عبدالله نقل می کنند. عبدالله توثیق صریح ندارد اما نجاشی گفته کان من شیوخ اصحابنا. حالا بد نیست اجمالا. عن عبدالله بن سنان، البته این که حالا ایشان عبدالله بن سنان دقیقا باشد الان نمی دانیم. عن ابی عبدالله لیس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانک لا تجد رجل يقول انا ابغض محمد و آل محمد سلام الله عليهم اجمعين. و لكن الناصب من نصب لکم؛ همین گروه‌هایی هستند که الان با شیعه بد هستند. ولو می گویند ما به اهل بیت (ع) چیزی نمی گوییم. همین که نصب لکم این ناصب است. و هو يعلم انکم تتولوننا و انکم من شیعتنا. این ناصب، این هم معنای دوم. چون گیر کردند در حدیث که ناصب یعنی چه، ابن ابی عمیر گفت اینها کافر حربی هستند یعنی فرض کنید مثل اسرائیلی‌ها مثلا، یهودی‌های اسرائیل، فلسطین اشغالی به قول آقایان. و ایشان می گوید نه همین‌هایی که با شیعه بد هستند اینها ناصب هستند. این معنای دوم.

در کتاب سرائر ابن ادریس حالا معنای سومش را هم می گویم بعد بقیه اسناد را می خوانم. نقلا من کتاب مسائل الرجال مسائل محمد بن علی بن عیسی، این کتاب شرح احتیاج دارد، الان وقتش نیست، طولانی است، سابقا هم توضیح دادیم. که بله، بعضی از بزرگان قم مجموعه استفتائاتی که از حضرت هادی (ع) بوده جمع کردند. ابن ادریس یک نسخه در اختیارش بوده، حالا حقیقت آن نسخه چیست، احتیاج به شرح دارد، جایش اینجا نیست. از شخصی به نام محمد بن علی بن عیسی. ایشان شخص ظاهرا سنی بوده خودش، آمده قم بر اهل قم به عنوان به اصطلاح ریاست و عمارت و امیر بوده. و ایشان می گوید من مسائلی نوشتم به حضرت هادی (ع)، این آقای که این کتاب را جمع آوری کرده استفتائات ایشان را هم آورده است.

.....
لکن ایشان در استفتائاتش این طور آورده و دو نفر این کتاب را نقل کردند. کتاب مسائل و استفتائات محمد بن علی بن عیسی که نمی‌شناسیم. یکی شخصی به نام احمد بن محمد بن زیاد که ایشان را هم نمی‌شناسیم. یکی پسر خود ایشان. موسی بن محمد بن علی بن عیسی. این دو نفر این استفتائات پدرشان را که از حضرت هادی(ع)... اسم کتاب هم مسائل الرجال و مکاتباتهم ابا الحسن الثالث و اجوبتها، خطاب به حضرت هادی(ع) است با جواب‌هایش.

این قال، قال یعنی محمد بن علی بن عیسی. کتبت الی الشیخ موسی کاظم اعزه الله و ایده، به تعبیر سنی‌ها می‌خورد، نمی‌فهمم. بعدش هم موسی کاظم نیست، ظاهر، بعید می‌دانم موسی کاظم باشد اصلاً.

کتبت الی الشیخ موسی کاظم احتمالاً ابی الحسن الثالث بوده خیلی اطلاع نداشته اباالحسن الاول گرفته است.

س: ۲۷:۲۷

ج: اباالحسن ندارد، موسی کاظم ایده الله دارد، در سرائر چاپ شده، الی الشیخ موسی کاظم. هست در سرائر

س: ۲۷:۳۹

ج: آن هم هست، نه، اسئله عن الناصب هل احتاج فی امتحانه، آیا ناصبی کسی است که الی اکثر من تقدیمه جبت و طاغوت. جبت و طاغوت اولی و دومی. و اعتقاد امامت‌ها فرجع الجواب من کان علی هذا فهو الناصب. اینها در این حدیث گیر کردند، حالا ناصب یعنی کلیه سنی‌ها. طبق این حدیث همین که قائل به امامت اولی و دومی باشد، ناصبی است. پس بنابراین می‌شود اموال کلیه سنی‌ها را گرفت و خمسش را برای اهل بیت(ع) فرستاد. و دیدید که مرحوم ابن ادریس در قرن ششم، خب می‌گوید این معنا ندارد. ناصب یعنی در اینجا یعنی کفار حربی. اصلاً ایشان معنا را...

س: ۲۸:۲۷

ج: به نظر من، به نظر من می‌آید این خودش آن جوری بوده، این سوال و جواب‌ها را آورده که بگوید من آدم شیعه هستم مخلص هستم.

به نظرم یک جوری است این شخص به هر حال. خیلی اعتقاد به او نداریم.

علی ای حال کیف ما کان این هم راجع به این. پس سه تا معنا برای حدیث هم شد. یکی را ابن ادریس گفت که مراد از ناصب یعنی

کافر حربی. یکی در روایتی بود که در ثواب الاعمال آمده و در کتاب شیخ صدوق، ناصبی کسانی که با شیعه بد هستند نه با اهل بیت(ع).

س: استاد همان را در معانی الاخبار از معلی دارد

ج: می خوانم الان. نخواندم، می خوانم.

یکی هم ناصبی یعنی عامه اهل سنت. هر کسی که قائل به امامت اولی و دومی باشد این می شود ناصبی. این هم یک تفسیر دیگری از ناصب و ناصبی.

و انشاء الله روشن شد که اصولا خبر خیلی این روایت که خیلی بعید است. آن یکی هم مشکل سندی دارد. آن وقت آن روایت را ما همه اسانیدش را نخواندیم. آن را هم الان بخوانیم. یکی در ثواب الاعمال بود که خواندیم. ببینید وقتی خود صدوق روایت را در فقیه نیاورده یا در کتاب های دیگرش معلوم می شود گیر داشته خود ایشان.

در علل این طور آمده: حدثنا محمد بن الحسن مراد ابن الولید استاد ایشان است. حدثنا محمد بن یحیی عطار قمی استاد شیخ کلینی و مرد بزرگوار، ایشان هم راوی کتاب محمد بن احمد است، نوادر الحکمه. پس تا اینجا کل حدیث برگشت به جناب آقای نوادر الحکمه. و جزو استثنائات ابن الولید هم هست. خیلی صدوق دقیق است بینی و بین الله آنجاهایی که ابن الولید استثنا کرده در کتاب فتوایی اش نمی آورد اما در این مصنفات می آورد مثل ثواب الاعمال و علل الشرایع. خیلی مواظب کار استادش است.

در کتاب وسائل الصفات الشیعه نقل کرده، محمد بن علی بن الحسین یعنی صدوق در صفات الشیعه عن محمد بن علی ماجیلویه استاد ایشان، عن عمه، این عرض کردم یکی از مغلفات روایاتی که باید چه کار کرد، چون آن کسی را که به عنوان عم ایشان نام می برد، جد ایشان است. حالا چطور شده جد و عم را با همدیگر، از آن طرف هم بگوییم تمام این موارد اشتباه است... عرض کردم یک وقتی همین تازگی هم عرض کردم انصاف قصه ما راجع به مشایخ قم در مصادرمان کمبود داریم. من جمله

س: شاید یک اسم داشتند، همان اسم را گذاشتند روی عم شان. یک اسم داشتند

ج: احتمال هست چرا، اما خبر خلاف ظاهر است.

عن محمد بن علی، این محمد بن علی همان سیرفی کذاب معروف است. محمد بن علی کوفی که معروف بوده به ابو سمینه عن معلی بن خنیس، این که ایشان معلی بن خنیس را درک کرده باشد خیلی بعید است؛ چون عرض کردم کسی که از معلی بن خنیس نقل، عرض کردم یا در ذهنم بوده، نمیدانم حالا عرض کردم سابقا اگر گفتم، اصولا کسانی که بخواهند از معلی بن خنیس نقل بکنند، کسانی باید باشند

که جزو اصحاب امام صادق (ع) هستند. عادتاً این است. اولاً معلی بن خنیس در حین شهادت در مدینه بود. چون امام (ع) رفته بودند اطراف مدینه، آن حاکم مدینه که داود بن علی است کیست، ببینید شهادت ایشان حدود سالهای ۳۳۱ یا ۳۳۲ است. چون بنی امیه سال س: ۱۳۲

ج: بله، ۱۳۲ بنی عباس آمدند و بنی امیه را از بین بردند. در این حاکم اولی که از طرف، به نظرم اسمش داود بن علی است. این حاکم اول، این حاکم اولی که به نظرم ۱۳۲ یا ۳۳ مثلاً، ۳۲ گفتم نه، ۳۳، ۱۳۳، چون داود بن علی در همان زمانها است. این حاکم اول مدینه از طرف بنی عباس است. این حالا ابن غضائری اعتقاد دارد که ایشان کان يدعو الی محمد نفس زکیه. نمی دانم مگر بگویم محمد نفس زکیه از همان وقت دعوی امامت داشته است. چون این زمان صفاح است. این شخص زمان یعنی این حاکم اول زمان صفاح است. صفاح عرض کردم چهار سال خلافت کرد، در این چهار سال از مخالفین داخلی کسی را نکشت. بیشتر از بنی امیه کشت. این که به او خونخوار یا خونریز گفتند، خونریزی اش از بنی امیه است. به یک نحو وحشتناکی حالا بعضی چیزهای تاریخی هم هست، آدم گاهی احتمال می دهد که مثلاً شوخی باشد یا مثلاً مبالغه باشد.

دارد که یک عده ای از بزرگان حتی، به قول اجلای بنی امیه، بنی امیه حالت عشایری داشتند، خیلی اهل سواد و علم نبودند. بزرگانشان و رؤسایشان امان از او گرفتند و در مجلسی نشسته بودند که این هم نشسته بود صفاح. بعد شاعری می آید نوشته ابن غضائری این شعرش را نقل می کند. حمله می کند به بنی امیه که اینها بودند که سید الشهداء (ع) را حضرت سید الشهداء (ع) را شهید کردند. اینها بودند که زید تو چطور با اینها نشستی؟ می گوید مظالم بنی امیه را. بعد هم جناب صفاح دستور می دهد همان جا همه را سر می برند، همه بزرگانی که به آنها امان داده بود، بعد هم دستور می دهد سفره می آورند و روی همین جسد ها که دست و پا می زدند سفره پهن می کنند و غذا می خوردند و هنوز آنها آن زیر دست و پا می زدند. می گویم یک حالات خیلی همچنین عجیب و غریب یعنی در انتقام از بنی امیه و صحبت های دیگری که حالا جایش اینجا نیست.

علی ای حال کیف ما کان این زمان بعید است. به هر حال ما هم این را جای دیگری ندیدیم که معلی کان يدعو الی محمد نفس زکیه. این هم خیلی عجیب است به هر حال چون قیام محمد نفس زکیه قطعاً زمان منصور است. قطعاً یعنی هیچ در آن شبهه ای نیست. و منصور هم قطعاً بعد از ۱۳۶ است. چهار سال صفاح بود. و این در همان سال اول است. ۱۳۳، ۱۳۴ اوایل، یعنی قطعاً زمان صفاح و توسط حاکم اول بنی عباس که در مدینه بود، به پلیس دستور می دهد می رود می کشد معلی را، شهید می کند. بعد که حضرت صادق (ع) می رسند

خیلی اعتراض می کنند، آن حاکم مدینه می گوید کار من نبوده، کار این پلیس بوده است. اسماعیل شمشیرش را می کشد و آن پلیس را می کشد. آن پلیس هم سر و صدا می کند که آقا شرطه که خودت دستور دادید این را بکشید، حالا من را می کشید، خب به دستور شما من این را کشتم. به هر حال این قاتلش هم سریعا به قول امروزی ها قصاص می شود و کشته می شود. این نمی خورد به زمان محمد نفس زکیه. عادتاً اگر کسی در مدینه از معلی بن خنیس یا حتی اگر فرض کنید ایشان چون اصلش کوفه بوده بعد آمده معلی. بزاز هم هست ایشان، شغل چیزی ندارد. یکی از بزازها بوده، اما خب به هر حال جزو کسانی است که حرکت اجتماعی داشته، غلو سیاسی اش کاملاً واضح است. حالا آن کتابش و حدیثش و آنها هم بحثهای فهرستی و رجالی دارد که بحثهای خاص خودش است.

به هر حال لکن محمد بن علی اهل نقل از معلی نیست. فکر نمی کنم، اشتباه کرده است.

س: در معانی الاخبار عن ابن فضال عن

ج: معلی بن خنیس

عرض کنم که این در صفات الشیعه این سند که گیر دارد خیلی گیر خرابی دارد. بعد در وسائل دارد و فی معنا احادیث کثیره فی تفسیر ناصب، ندیدیم حالا فعلاً. بعد خود ایشان مرحوم آقای چیز دارند به اینکه تقدم عن المعانی، ببینید در کتاب معانی الاخبار که ایشان آدرس هم داده، این جلد ۱۰ است که دست من است. در جلد ۹ آقایان مراجعه کنند، نوشته روایت ۱۰۱. نه روایت ۹۰ است این بد چاپ شده، شاید این چاپهای جدید جامع الاحادیث غلطش را اصلاح کرده باشند. روایت ۱۰۱ نیست، روایت ۹۰ است. در معانی این طور است؛ محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه عن عمی قال حدثنی بله، محمد بن ابی القاسم

س: این همان بندار است دیگر

ج: بله

محمد بن ابی القاسم، بندار، این جد ایشان است. اینجا دارد عن عمه اما این قطعاً جد ایشان است. عن محمد بن علی کوفی این هم همان ابو سمینه است. و عن ابن فضال. در اینجا یک ابن فضال را اضافه کرده که عادتاً ابن فضال پدر است عادتاً، بعید است پسر باشد. ابن فضال پدر هم از حضرت صادق (ع) نقل نمی کند. زمان امام صادق (ع) نبوده است.

غرض غیر از حالا خود معلی، غیر از محمد بن علی کوفی ابو سمینه، اصلا به هم پاشیده هست این سند خیلی به هم ریخته است. قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول الى آخره...

پس بنابراین این حدیثی که تفسیر اول و دوم برای ناصب هست، که تفسیر اول من نصب العدا لشیعه این ناصبی باشد. این فعلا سند روشنی ندارد. خیلی مشوه است. و تفسیر دوم که ناصبی من اعتقد امامت‌ها، این هم روشن نیست.

خب ببینید حدیث را الان خواندیم. حدیث ناصبی الان در کتابهایی که پیش ما آمده، مستطرفات ابن ادریس در قرن پنجم، ششم، و شیخ در تهذیب در قرن چهارم، پنجم. نه مرحوم آن وقت هم از کتاب احمد نقل کرده هم از کتاب حسین. یکی هم منتهی به حضرمی می‌شود، یکی هم منتهی به حفص بن بختری. خب ببینید همین تصور مخصوصا اگر گفتیم ناصبی یعنی هر کسی که سنی باشد، قائل به امامتش هم باشد. خب این تصور اینکه چنین حکمی داشته باشیم که اموال اینها را بگیریم خمسش را به اهل بیت (ع) بدهیم، خب قطعا این طور نقل نمی‌شود دیگر.

لکن چون مشکل اصحاب ما چیست؟ مشکل اصحاب می‌گویند صحیح‌ه حفص بن بختری. دلیل هم ندارد که از این صحیح‌ه رفع ید بکنیم. یا آنهایی که معلی بن خنیس را قبول دارند، صحیح‌ه معلی بن خنیس. چون به استثنای معلی بقیه سند هم توش ابی بکر حضرمی هم دارد، آن هم می‌شود اثبات ...

این ابی بکر حضرمی برادر آن علقمه است که دعای عاشورا به او معروف است. دو تا برادر هستند، از همین حدود یمن، حضرموت. علقمه بن محمد حضرمی و عبدالله بن محمد حضرمی.

علی ای حال کیف ما کان من معتقدم علی تقدیر اولای این ناصب که مراد ناصب اهل بیت (ع) است. بعید است مراد حالا سنی باشد. اینها مجموعه روایاتی بود که ما خواندیم. به نظر من می‌آید که اینها چون زمان امام صادق (ع) مسئله خمس را حضرت مطرح فرمودند. هنوز مثلا یک مقدار احکام ولایی توش بوده است. زمان موسی بن جعفر (ع)، حضرت رضا (ع) و زمان حضرت جواد صلوات الله و سلامه علیه، چون ایشان داماد خلیفه بودند. حضرت رضا (ع) هم که ولیعهد بودند. به نظر من یک مقداری مواردی بوده که یک روایت مفصلی است که حضرت رضا (ع) می‌گوید نامه است که باز حضرت رضا (ع) توسط آن زید طبری، محمد بن زید طبری، همچین اسمی، محمد طبری، که حضرت نامه‌ای نوشتند به شیعیان که خمس را از ما نکنید، ما مصارف داریم، گرفتاری داریم، باید صرف مصارف ما بکنیم. من فکر می‌کنم اینها یک نوع روایات به اصطلاح ولایی بوده، به مناسبت‌های مختلف، و الا به حسب صناعت، مثلا میراث، چون این روایت

مبارکه حضرت جواد(ع) در تفسیر غنیمت است. یعنی در موضوع است. عادتاً ما در باب غنیمت چند تا تفسیر داریم. یکی مثلاً غنیمت هر مالی که در مال انسان داخل می شود. یکی غنیمت هر مالی که انسان به اصطلاح با عقد آن را تملک پیدا می کند. با یک نحوه عقدی با یک مثلاً ولو آن به اصطلاح مقابل ما به الازاء زحمتی نباشد. یک تفسیر معروف غنیمت آن مالی است که انسان بذل جهد می کند، از آن بذل جهد زیاد می آید. این را اصطلاحاً غنیمت می گویند.

آن وقت در این روایت آمده که میراث مالایحتسب، خب اگر میراث غنیمت باشد، فرق بین یحتسب و ما لا یحتسب ندارد. میراث، میراث است دیگر. چون میراث مالی است که طبق حکم شرعی به ورثه منتقل می شود.

س: فائده صدق نمی کند

ج: خب می گوید افاده، گیرش آمد

س: افاده نمی گویند پدرش را از دست داده باشد

ج: خب حالا فرض کنید لا یحتسب باشد فایده

س: آره پسر عموی پسر عمو

ج: هان، پس باید بگوییم فایده یعنی مال ناگهانی، باید این جور معنا بکنیم.

س: بله دیگر

ج: یعنی مال ناگهانی. مثلاً الجائزه، طبیعت جایزه که هدیه است، اگر این طبیعتش مستلزم خمس باشد، فرقی بین لها خطر ندارد.

پس بنابراین ممکن است بگوییم یا مثلاً امام(ع) می فرماید اموال خرمیه شنیدم به شیعه رسیده، اموال عظام. اگر این اموالی که از خرمیه

رسیده، عنوان حالا عظام باشد یا عظام نباشد، فرض کنید چون خرمیه حرکت قیام مسلحانه هم داشتند، و غیر از مبنای خودشان، حالا

فرض کنید یک هفت تیر از خرمیه یا همین زمان ما از این داعش و این حرفهایی که هست، گیرش آمد. خب باید خمسه را بدهد، چه فرقی

می کند؟ اموال عظام و غیر عظام ندارد. من فکر می کنم امام صلوات الله و سلامه علیه یک نوع تصرف ولایی در معرفة الموضوع هم فرمودند.

و آن اینکه مثلاً غنیمت این مطلق میراث نیست. و الا ما الان خب مطلق حساب می کنیم دیگر. ما الان بحثی که در باب خمس داریم، آیا

غنیمت بطبعه میراث هست یا نه؟ میراث غنیمت هست یا نه؟ هدیه غنیمت هست یا نه؟ اگر ما بذل جهد را در صدق غنیمت داخل بدانیم، خب اینها غنیمت نیستند؛ چون بذل جهد نشده است. در هدیه بذل جهد نشده است. در جایزه

س: فهم عرفی دیگر در واقع از غنیمت یا از آن فایده چه چیزی استفاده بشود

ج: خیلی خب ما هم که نگفتیم غیر فهم عرفی

س: می خواهم بگویم یعنی امام (ع) تصرف در موضوع نکرده،

ج: ببینید اگر فهم عرفی باشد، فرض کنید پولی را که دشمن آمد و اموالی گذاشت و رفت، کم یا زیاد، اگر این غنیمت باشد، همه اش

صدق می کند. اموالا عظاما، اموال زیاد، میراث که بر اثر حکم شرعی من مالک شدم،

س: اگر لها خطر باشد بله

ج: جایزه، جایزه چه فرقی می کند؟

س: نه ۴۳:۲۹ عرفی ندارد جایزه مثلا آن مقدار خطری نیست

ج: و لذا الان آقایانی که قائلند در هدیه، طبیعت هدیه، فرق نمی کند خطر باشد یا نباشد. هدیه را مطلقا می گویند خمس دارد. آن روایت

دیگر هم داشت جایزه. او جایزه، آن هم مطلق بود. آن روایت هم داشت ما تحصل من اموال السلطان، نگفت زیاد باشد یا کم باشد.

لذا به ذهن من می آید که این روایت، روایت حضرت جواد (ع) بیان چون حضرت احاطه دارند غیر از احکام الهی، احاطه به تمام جهات

موضوعی دارند، شاید مثلا می فرمایند الان در این زمان فی سنتی هذ، این اموالی که دارای این اوصاف است، یعنی ما می آییم غنیمت را

آنها می دانیم که به اصطلاح غیر طبیعی است، اموال زیادی که غیر طبیعی. یا اموالی که زحمت کشیدی به دست آوردی، خب آن

خودش هست. یا اگر هم زحمت نکشیدی، به عنوان یک مال غیر طبیعی؛ چون دارد والغنائم و الفوائد یرحمک الله فهی الغنیمه یغنمه المرء

و الفایده یفیدها؛ یعنی درآمدی که هست، این درآمد را کم و زیاد نفرمودند.

بعد والجایزه من الانسان للانسان التي لها خطر عظیم و الميراث، یعنی میراث فی نفسه خمس ندارد. لذا هم مشهور بین اصحاب ما

خمس ندارد. این الذی لا یحتسب، یا لا یحتسب، این نه به عنوان اینکه این تأثیرگذار است. این را امام سلام الله علیه در این شرایط خاص

می فرمایند این مال زیادی که به اصطلاح ما بادآورده است و بدون زحمت هم این یکی خمس گذاشتیم. این را ما الان غنیمت می دانیم.

این اموال را. اگر از اموال خرمیه مال زیادی گیرتان آمد، اموال عظام، این خمسش را بدهید. مال کم بود نه نمی خواهد بدهید.

خب یک احتمال دارد که امام (ع) بخشیده باشد، در آن خمس هست. در میراث خمس هست، بخشیده باشد. یک احتمال هست به

عکس، درش میراث خمس نیست، امام (ع) برای این قسم این طور جعل فرمودند. این جعلی است که امام برای این قسم فرمودند.

لذا بعد هم قسمت ذیل روایت را از امام هادی (ع) سوال کردند، امام هادی (ع) رد کردند. فرمودند نصف الثلث نیست، خمس هست

و بعد هم وضع مؤونه را هم به آن ترتیب توضیح دادند. این به ذهن من می آید روایت ناصب را دیدید، تمام منفرد شیخ طوسی است. روایت

جایزه یعنی روایت حضرت جواد (ع) منفرد شیخ طوسی است. روایت فرض کنید جایزه مطلق، منفرد شیخ کلینی است در اصول. روایتی

که می گوید که به اصطلاح مال ناصب، منفرد شیخ طوسی. روایتی که می گوید حقوق سلطان، منفرد شیخ طوسی. این به نظر من اصلا

اینها را همه را به هم می ریزد و بعد هم می بیند فتوا بر آن نیست، خب اینها می گویند یا به شدوذ رد می کنند یا می گویند توش عمار بن موسی

مثلا فطحی است. نه خب مشکل ندارد بگوئیم اول کار بوده، ائمه علیهم السلام یک به اصطلاح حیثیاتی را بعضی از اموال را فرض کنید

مثلا همین الان زمان ما، این شأن برای فقیه هم شاید ثابت باشد. می گوید آقا اگر سودی از بانکهای دولتی می گیری نمی خواهد خمسش

را بدهد، اما بانکهای شخصی خمسش را بدهید. من باب مثال. چرا؟ چون می داند مثلا بانکهای دولتی در این کشور من باب مثال، یک

بودجه خاصی از نفت دارد. من باب مثال می خواهم بگویم. یا به عکس می گوید از آن را بدهید از این یکی را ندهید. مثلا این از باب معدن

چون نفت است، از باب معدن می گوید خمس... این به ذهن من می آید یا حکم فردی باشد، یا حکم ولایی کلی باشد، به ذهن این حقیر

سراپا تقصیر چون بعد هم اینها عمل نمی شود، فقط شیخ طوسی می ماند، شیخ طوسی هم روی مبنای حجیت خبر، خود آن هم الان من

در ذهنم فتوای شیخ در نهاییه نیست. توی ذهنم هست که ایشان هدیه را قبول نمی کند اما حالا الان دقیقا نسبت نمی توانم بدهم.

غرضم این است که با مجموعه این حرفها به ذهن انسان اینجور می آید که روایات را حمل بر احکام ولایی نکنیم. همه اش یک مشکلاتی

دارد. به استثنای یک حدیث، همه اش از انفرادات شیخ طوسی است. یکی انفراد کلینی است.